

هجرت خورشید

مجموعه اشعاری از شعرای معاصر افغانستان در رثای رهبر شهید مزاری



مشنوی سرخ نا تفسیر ما

نام تو «گلوآزه» تکبیر ما

نبض پر شور حیات نسل خون

نام تو شاه بیت شعر فصل خون

هجرت خورشید

دفتر اول

تابستان ۱۳۷۴

تهیه و تنظیم از: رهروان راه استاد شهید مزاری

بخش بهسود

فهرست

۵ مقدمه
۸ یاواهب الشهادة
۸ یا ثارالله یا حسین الشہید (ع)
۹ دررثای پدر
۱۶ گل سرخم
۱۹ سردار ملت
۲۳ بهار غم
۲۵ آواز خون
۲۹ یاد مزاری
۳۱ خورشید به خون خفته
۳۴ هندوکش گریه کن مزاری رفت
۳۷ از غزنه تا بلخ
۳۹ خون خورشید
۴۲ سردار غرور، رهبر آزادی

- ۴۴ صرصر پائیزی
- ۴۵ در سوگ رہبر شہید
- ۴۷ غرب کابل را کر بلا بنگر
- ۴۹ یا سیدالشہداء فی بلدی
- ۵۲ سکوت سرخ
- ۵۳ کہ می آید
- ۵۴ مختہ خوارون غرب کابل
- ۵۶ دَخوارونمو آفرین

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه

درگذرگاه تاریخ سرزمینمان افغانستان روزگار غریبی را گذرانندیم روزگاری که لحظه لحظه‌اش رنج، درد و مظلومیت بود و در تک تک آن لحظات غمبار، قلبمان از آن همه رنج و غربت فشرده می‌شد نه توان فریاد بود چون ستمبارگان، حنجره‌های پرخروشمان را با خنجر بیداد بریده بودند و نه توان پایداری و ماندن که بازوان پرتوان مان در زیر کوله‌باری از ظلم و بیداد ۲۵۰ ساله ستمشاهی خم شده بود.

دشمن در چهره پیدا و پنهان و در یک جنگ روانی تمام عیار برای نابودی و نفی موجودیتمان در تلاش بود و نظام سلطه، هویت تاریخی مان را اینگونه تدوین کرده بود که اینان، مردمان آرام، مطیع، سربزیر و مستضعف‌اند و اینگونه باورمان شده بود که باید همیشه بار ستم بردوش کشیم و لب فروبندیم و همیشه هم خون سرخمان سنگفرش کوچه پس

کوچه‌های غم باشد. آری آن روزها حکایت ما این بود.

اما با قیام قامت همیشه سرافراز سردار رشید اسلام شهید مظلوم استاد عبدالعلی مزاری که نامش رمز ایثار و شهامت و قامت رسایش تبلور پایداری و مقاومت و خون سرخش نشان مظلومیتش بود ملتمان یکپارچه و مصمم بپا خواست و شعار و شعورش که همیشه در حصار زدویندهای گروهی و حزب پرستی‌ها و حصارهای تنگ قومی و منطقه‌ای و شخصیت پرستی‌ها زندانی شده بود در تشکّل نیرومند حزب وحدت اسلامی فراگیر و جهانی شد و با طلوع این خورشید فروزان از بلندای قلّه ایمان، شهامت، شجاعت و ایثار نور امیدی بردلهای زخم خورده و زجر کشیده‌مان تابید.

رهبری خردمندانه و آگاهانه این چهره مصمم و سازش ناپذیر در طول دو سال و هشت ماه غرب کابل هویت و موجودیت مانرا به ما شناساند و به این باور راستین رسیدیم که با اتکا به خدا و اراده ملت و مردمان می‌توانیم به دستان خودمان تاریخ و سرنوشت مان را رقم زنیم. که ۲۶ جنگ تحمیلی دشمن و ایادی و مزدوران‌شان در غرب کابل هم نتوانست کوچکترین اثری در اراده آهنین و خلل ناپذیر غریبان غرب کابل بگذارد و این همه دستاورد عظیم و تاریخی فقط در رهبری خالصانه بزرگ مرد تاریخ شهید مزاری خلاصه می‌شد که آخرین سخنرانی وصیت گونه‌اش در دشت آزادگان بهترین سند خلوص آن قائد عظیم الشان می‌باشد که فرمود: «**من منافی غیر از منافع شما ندارم اگر من می‌خواستم روی منافع شخصی خود فکر کنم در این دو سال و هشت ماه هم در کنار شما نمی‌ماندم هیچ وقت**

از خدا نخواستم که بدون شما جانی بروم شما را در معرکه تنها بگذارم و خود جان خود را نجات دهم نه هرگز این را از خدا نخواسته‌ام بلکه همیشه خواستم که در کنار شما خونم بریزد و در بین شما کشته شوم **زندگی بدون شما برایم ارزشی ندارد**» بدین جهت بود که شخصیت والا و ارزشمند مزاری از حصار حزب و گروه و پسوندها و پیشوندهای کذایی بیرون آمد، مردمی شد و صمیمانه در قلبها نشست و برای همیشه تجسم عینی و نمود کامل رهبری واقعی را در تاریخ خونبار تشیع نمایاند که رهبری مردمی را باید از ویژگیهای شخصیتی شهید مزاری آموخت که حسین گونه در کربلای غرب کابل و با رساترین بیان، فریاد مولایش حسین را سر می داد که هیئات منالذله و کربلای غرب کابل تداعی عاشورای سرخ حسینی می شد و شهادتش انقلاب عظیم دیگری که با این شهادت مظلومانه تمامی توطئه‌ها و دسیسه‌ها و سمپاشی و تبلیغات زهرآگینی که عمال مزدور، خفاشان، رجاله‌ها و تنگ نظران برای کوبیدن شخصیت آن قائد بزرگ براه انداخته بودند همه خنثی شد و یکبار دیگر سیمای ملکوتی شهید مزاری در دل تاریخ میهن و کشورمان جاودانه شد و اینک مائیم و رسالت و مسئولیت تداوم راه و خط مزاری که همان خط اسلام است و راه تشیع مظلوم افغانستان و برای اینکه اهداف و آرمان مقدس و بلند رهبر شهید همیشه پا برجا بماند باید همه فریادها فریاد مزاری شود تا انقلاب به اهدافش برسد و تشیع مظلوم در افغانستان با عزت و اقتدار بماند.

يا واهب الشهادة

بيانى

حمداً لك يا واهب الشهادة لِمَنْ رجا من فضلك السعادة
 ووصل يا ربّ على المُختار من خَلقه و آله الاخيار
 مَنْ حَبَّهم فرَضُ على العباد و بغضهم كفرٌ من العناد
 بذيلهم تمسك البيانى
 الخائف الغريق بالعصيان

يا ثار الله

يا سيد شباب اهل الجنة يا ايها المقتول بالاسنة
 وبالرماح فى يدى الاعادى من الطغاة المبتغى الفساد
 اقسام با الله العزيز البارى قد فاز باتباعك المزارى
 يا بن النبى الشاهد المشهود القائد المجاهد المحمود
 قد قاوم عبيدك المزارى فى الشدّة والضرّ و اضطرار
 فى الفقر و الكرب وفى البلاء
 فى الحرب فى تهاجم الاعداء

در رثای پدر

«م، ع - اصفهان»

هین بهار آمد، سیه پوش و حزین

سربه زیر و اشک ریز و دل غمین

آمد اما سرخرنگ و شرمناک

سروهایش سربه سرخفته به خاک

قامتش در زیر بار درد، خم

در نگاهش پرده پرده اشک غم

از نسیمش بوی ماتم می دمد

عطر گلهای «محرم» می دمد

غنچه هایش رخت غم پوشیده اند

شال ماتم بهر خود ببریده اند

گوئیا زخم خزان دارد به دل

داغ باغ و باغبان دارد به دل

فصل خون و خیزش و غوغاست این

یا مگر تکرار عاشورا است، این

کربلایی از نو آذین گشته است

«مرج عذرا» باز خونین گشته است

«مجتبی» را جام دیگر داده‌اند
 تیغ کین بر فرق حیدر داده‌اند
 یا که «ریزه» بی «ابوذر» مانده است
 «کوفه» بی فریاد «اشتر» مانده است
 باز قرآن بر سرنی کرده‌اند
 نقض پیمان پیایی کرده‌اند
 در «احد نیرنگ دیگر چیده‌اند
 «حمزه» را از نو جگر بریده‌اند
 باز شب سازان سحر را کشته‌اند
 رهبر و پیر و پدر را کشته‌اند
 های مردم! همدم غمها شدیم
 بی‌نوا و بی‌کس و تنها شدیم
 باز ای مردم! یتیمی‌ها رسید
 خاک‌مان بر سر «مزاری» شد شهید
 های مردم! رائد وحدت کجاست؟
 رهبر رزمنده امت کجاست؟
 آنکه رخسارش گل توحید داشت
 چون سحر در سینه‌اش خورشید داشت
 بر براق سرخ خون چالاک رفت
 زین حضيض خاک بر افلاک رفت

یار «اعلی» را چو جان در بر کشید
 سوی گلباغ شهیدان پر کشید
 این جهان در لایق جانش نبود
 خاکدان در خورد جولانش نبود
 زین مصیبت قلبها صد چاک شد
 آفتاب ما نهان در خاک شد
 هان، مزاری ای شهید، ای زنده یاد!
 نام تو خوننامه رزم و جهاد
 نام تو «گلواژه» تکبیر ما
 مثنوی سرخ نا تفسیر ما
 نام تو شابیت شعر فصل خون
 نبض پر شور حیات نسل خون
 ای شهاب شب شکاف شهر نور
 تک سوار عرصه پیش از ظهور
 ای بهار ای روح گل ای بانگ آب!
 ای سحر ای عطر صد دریا گلاب!
 ای فلک فرسای شاهین کبیر
 مرد میدانهای خونین و خطیر
 قتل تو افلاک را افسرده کرد
 خون گرم خاک را شرمنده کرد

ای تو تنها رهبر سنگر نشین
 مظهر «مولا امیر المؤمنین»
 ای مقام برتر از صد آسمان!
 صد ثریا صد سها صد کهکشان
 ای وجودت قبله گم گشتگی
 غنچه جمعیت سرگشتگی
 عرش عشق حق دل نورانیت
 صد سحر خورشید در پیشانیت
 قلب پاکت شعله گاه کوه طور
 مسقط الراس غزل های غرور
 آرزویت عزت مستضعفین
 اتحاد ملت خاور زمین
 آرزویت مرگ شب، روح فلق
 محو باطل، تابش خورشید حق
 منطقت عطر گل خون شهید
 دُرفشان دریای امید و نوید
 آتش خاکستر خاموش ما
 کوهسار آسمان بر دوش ما
 تندر خشم و خروش و شور و حال
 روح «بلخی» جلوه «سید جمال»

وارث شور دل پیر خمین،

پاسخ تنهایی سرخ حسین

شیعه خونجامه شاه نجف

قطب نه منظومه خورشید شرف

پیرکنعان طریق اتحاد

عارف عرفان خونرنگ جهاد

سینه صحرا، میر میداندار عشق

قهرمان فرزانه فرماندار عشق

شرزه شیر خشمناک لاتخف

مرد حق مرد شرف مرد هدف

مرد دین، مرد سیاست، مرد جنگ

مرد حفظ عزت و ناموس و ننگ

مرد ایثار و شهادت، مرد حق

مرد سردادن پی احقاق حق

ای خلیل خیزش و نوح نجات!

کوه طاقت، قلّه صبر و ثبات

رفتی و از رفتنت تنها شدیم

همنشین حسرت و غمها شدیم

ای دلیر، ای شیر، ای دشمن شکار!

صخره سر بر آسمان استوار

تا تو بودی، بیشه بانگ شیرداشت
 قبضه قبضه هر کمین، شمشیر داشت
 باغبان! گه گهی رفتن نبود
 فصل فصل سرخ خون خفتن نبود
 از تو باغ سرخ عشق آباد بود
 پرگل و پر بلبل و فریاد بود
 چون تو رفتی باغ و گل بر باد رفت
 باغبان! آب رخ شمشاد رفت
 چون تو رفتی سروها بی سر شدند
 غنچه‌ها در موج خون پرپر شدند.
 آفتاب از رفتنت بی‌رنگ شد
 صورت مهتاب پر آژنگ شد
 هان، پدر! ای پیرای پیروزمند!
 بابه بابای سبز و سربلند
 مرحبا بر استقامت‌های تو
 کوه ساید سینه پیش پای تو
 مرحبا تاریخ دیگر ساختی
 طرح نو در نه فلک انداختی
 مرحبا بردست و بر بازوی تو
 پیش دشمن خم نشد زانوی تو

مرحبا ای مرحبا ای پاکباز!

راد مرد سرفراز پیشتاز

در ستیغ همت افلاک کم

پیش دستارت سر تاریخ خم

بازوانت بوسه گاه آفتاب

چاکرت صد رستم و افراسیاب

خاک راهت برتر از تاج شهان

هدیه تو هرچه گلها در جهان

قلب تاریخی همیشه زنده‌ای

آفتابی در جهان تابنده‌ای

تاکشد از قاتلانت انتقام

صد هزاران تیغ گشته بی‌نیام

رخت خون بر قامتت تبریک باد

وقت مرگ دشمنت نزدیک باد

گل سرخم

بیانی

کسی کزوی بلند، اندر جهان آواز ملت بود
 شهامت بود و غیرت بود به ملت شان و شوکت بود
 کسی کو، اسوه بود و رمز و راز استقامت بود
 جوانمرد و دلیر و با رشادت، با شهامت بود
 کسی کو، خار چشم، دشمنان پست طینت بود
 کسی کو دشمن ظلم و هوادار عدالت بود
 کسی کو، از علی دریافت مفهوم شجاعت را
 ز شاه کربلا، آموخت اسرار شهادت را
 چو شاه کربلا، می گفت از ذلت دو صد هیئات
 بشد زور و زر و تزویر، پیش همت او مات
 نه اندر بند قید مال و نه، گشتی اسیر زر
 به زهد، همسان سلمان و به غیرت مالک اشتر
 وفا بود و ثبات و پایداری، استواری بود
 خلوص و عشق و ایمان بود مزاری بود، مزاری بود
 کنم باور که برکنند آن کوه صلابت را
 کنم باور که خم کردند نخل استقامت را

کنم باور، که قد و قامت مردانه خم گردید؟
کنم باور، که شیر شرز در بند ستم گردید؟
کنم باور، که پرچمدار استقلال اکنون نیست؟
امید و آرزو و منبع آمال، اکنون نیست؟
کنم باور، که آن نستوه و آن نشکن شکست اکنون؟
می از جام شهادت خورد و خودگردیدمست اکنون
خیانت از خزان آمد، بهارم را زمستان کرد
گل سرخ مزارم رفت و ما را دیده گریان کرد
برآر از خاک سر، اکنون که کابل کربلا گردید
بسی تنها شده بی سر، بسی سرها جدا گردید
به هر جا مادری و خواهری، در داد فریاد است
به هر جا طفل بی بابا، بروی خاک افتاده است
ز سیل اشک مردم، بعد مرگش شد جهان طوفان
ز غزنی تا مزارش، در شنا تابوت وی در آن
به خفاشان نبود هرگز، توان نور رادیدن
همین شد باعث ترک حق و باطل پرستیدن
ز خواب شیرنر، اکنون شغالان پای کویان اند
ثنا خوان سر به باب غیر، بنهادند و در باناند
شرف از دست دادند ابلهان، از این قمارشان
شده محکوم وجدان و برفته اعتبارشان

بخواب اکنون مزاری، خلق گشته همنوای تو
گرفته پرچم پرخون، نهند پا جای تو
مزاری بنگر این جوش و خروش ملت بیدار
ندایت را بجان لبیک گویند مردم احرار
نسبند کس در این ملت دگر ذلت پذیری را
نسبند هیچ کس دیگر به ما خواب امیری را
بیانی ختم کن اینجا تو این طومار و این دفتر
که برپا گشته هر جا شور و هر جا محشری دیگر

شهر مقدس قم

۱۳۷۴/۱/۱

سر دار ملت

بیانی

مزاری رمز ایثار و شهادت

مزاری فخر میدان شجاعت

زکوه ثابت تر اندر استواری

بلند از آسمان در پایداری

به مردم مایه امیدواری

به ملت منبع هر افتخاری

مزاری صادق و دور از خیانت

امین در عهد و میثاق و امانت

وجودش مظهر عشق و محبت

ضمیرش پر زایمان و مروّت

نزاید مام دهر هرگز مثالش

نه اندر وصف می گنجد خصالش

رهی آزادگان راهی مزاری

همه ملت هواخواهی مزاری

به قلب دوستان جای مزاری

بلند از هر سو آوای مزاری

مزاری قهرمان ملک و ملت

مزاری دور از هرگونه ذلت

مزاری دشمن شخص ریاکار

به پیمان و به عهد خود وفادار

مزاری مرد میدان و سخندان

امید نا امید و دردمندان

از او مردانگی را باید آموخت

که خود شد شمع و بهر ملتش سوخت

ز خونش سرخرو شد ملت ما

مسجّل شد به عالم عزّت ما

به تو مردانگی هم گشت مدفون

که اصلش در وجودت بود مکنون

ز مرگش دشمنان مسرور گشتند

ولی از قلب ملت دور گشتند

مماتش چون حیاتش فخرزا شد

اگرچه اهل عالم در عزا شد

ز بعد خود نگر کابل چها شد

زمین و آسمانش پر نوا شد

به هر سو صحنه از کربلا شد

به هر جا در شهیدان قتلگاه شد

به آنجایی که گرید چشم دشمن

مپرس احوال آنرا دیگر از من

ز خونت باز شد مشت ریاکار

نمایان شد ز زیر خرقة زئار

به مزدورانی که ملت فروشند

شدند مزدور غیر، حلقه بگوش اند

برای خائن ملّی فراوان

هزاران لعن و طعن از اهل ایمان

به قطره قطره‌ها از خون پاکت

به جسم پر ز خون و چاک چاکت

به دانه دانه‌های اشک ایتم

به خون پاکت ای سالار اسلام

به خواهرها که گشتند بی‌برادر

به رعنا نوجوانانی به خون تر

به اشک و آه مادرها به کابل
 به خون آغوشندگان زلف و کاکل
 قسم، کز قاتلان زشت کردار
 بگیریم خونت، آریمشان پی دار
 به پیش از دادگاه روز محشر
 نمائیم روزشان از شب سیه‌تر

همه همچون «بیانی» در نوایم

بروز اربعینت در عزایم

شهر مقدس قم

۱۳۷۴/۲/۲

«بهار غم»

بیانی

بهار هرگز میا اینجا، که کابل غرق در خون است
 میان آتش و دود است و رنج از حصر افزون است
 میا در شهر ما کاینجا، فغان و ناله و سوز است
 شب است و ظلمت است و آه دلدوز است
 مرو آنجا که در آنجا، فضایش تیرباران است
 هوایش همچو شب تاریک، از آه یتیمان است
 زهر خانه بلند آنجا، صدای داد و فریاد است
 قدی خم گشته در هرسو، کمان هر سرو آزاد است
 برو جایی، که آنجا، خانه‌ها بر خاک یکسان نیست
 برو جایی، که دلها جمع و خاطرها پریشان نیست
 برو جایی، که یغمانیست، قتل و جرح و غارت نیست
 برو جایی، که آزاداند کس اندر اسارت نیست
 برو آنجا، که طفلانش به سر مهر پدر دارند
 نه خونین تن، نه پر خون دل، قبای نو به بردارند

مرو هرگز، تو در کابل، که رفته آب و رنگ گل
 خموش افتاده هر بلبل، نمی بیند گل و سنبل
 در آنجا قلبها سوزان، در آنجا خانه‌ها ویران
 همه سرگشته و حیران، همه در ناله و افغان
 مرو آنجا، که آنجا ناله‌های زار بسیار است
 نوای دردمندان، از دل بیمار بسیار است
 در آنجا مادران را در بغل خونین کفن منگر
 گل پرپر شده هرجا، ز جسم مرد و زن منگر
 بیانی ناله کمتر کن! که آهت خشک و تر سوزد
 ازین غم سوخت گر دلها، از آن ترسم جگر سوزد

شهر مقدس قم

۱۳۷۴/۱/۳

آواز خون

بیانی

بشنو اکنون ای جوان آواز خون

با شما گویند شهیدان راز خون

ای جوان آی آرزوهای وطن

ای جوان آی بازوی شمشیرزن

ای جوان ای حامل اسرار ما

ای جوان ای خنجر خونبار ما

ای جوان ای منبع آمال ما

قوت بازو و پر وبال ما

ای جوان ای قدرت و تاب و توان

ای جوان ای حافظ ناموس و جان

ای جوان ای افتخار من خلف

حامی آزادی و دین و شرف

ای بسوی سرفرازی رهنمون

ببیرق سرخ جهادت لاله گون

این تو و این خط سرخ رهبرت
 این تو این مرز و این بوم و برت
 این تو و این تیغ آتشبار تو
 این تو و این پرچم خونبار تو
 این تو و این نعره شیران تو
 این تو و این خنجر بران تو
 ای جوان ای رستم رزم مصاف
 دورکن درواز صف خود اختلاف
 موسی وش کن دفع سحر ساحری
 باش با ملت نه با هر سامری
 اندرین ره چابک و بیدار باش
 دائماً در چشم دشمن خار باش
 دست هم بازوی هم همکار باش
 خویشان را یاور و غمخوار باش
 این تو و مردی و میدانهای تو
 این تو و این رزم و جولانهای تو
 ای جوان ای عزت و اقبال ما
 ای تو پرچمدار استقلال ما

چون تو پیمان با شهادت بسته‌ای
 دایم از قید ذلت رسته‌ای
 ای جوان ای برتر از هر درّ ناب
 اشک چشم مادران را کن تو پاک
 یک مزاری گرچه رفت از این دیار
 صد مزاری خونش آورده به بار
 گرچه او خود عالمی در فرد بود
 زان سبب سرپیش غیر حق نسود
 وارث مولا مزاری جز تونیست
 لاله در این لاله زاری جز تونیست
 اندرین‌ره گرچه شمعی شد خموش
 شمعه‌افروخت پر جوش و خروش
 انتم الاعلون از تو آشکار
 مزرعی که بابه کشت آمد به بار
 چون مزاری راه استقلال گیر
 بر کف خود پرچم اقبال گیر
 کوش که احساس پاکت دشمنان
 بهره نتوان گیرد از تو ای جوان

آنکه خورش داد از نو انسجام

ملت آزاده را اندر قیام

در ره حق همچو او مردانه باش

در ره عشق همچون او رندانه باش

دورباش همچون حسین از ننگ و عار

رو، به راه رهبرت با افتخار

این تو اکنون این دعای صبح و شام

از «بیانی» و مثالش والسلام

قم المقدسه

۷۴/۲/۳۰

تقدیم به رهبر شهید شعیان افغانستان

یاد مزاری

سید ابوالحسن عمرانی

یکی از برادران انصار ایرانی

ع- عاشق دل خسته را جذبیه جانان رسید

دوست صدا زد بیا چون گه پیمان رسید

ب- باد صبا می وزد سوی گلستان و باغ

پیک صبا صبحدم سوی سلیمان رسید

د- دوش به لوح دلم نقش گلی شد پدید

لیک ندانم چرا زار و پیریشان رسید

ا- از پس یک روزگار سرو قدی داشتیم

باد خزاننش وزید واله و حیران رسید

ل- لاله رخ گلعذار از کف مارت آه

از بر ما پرکشید برسوی مستان رسید

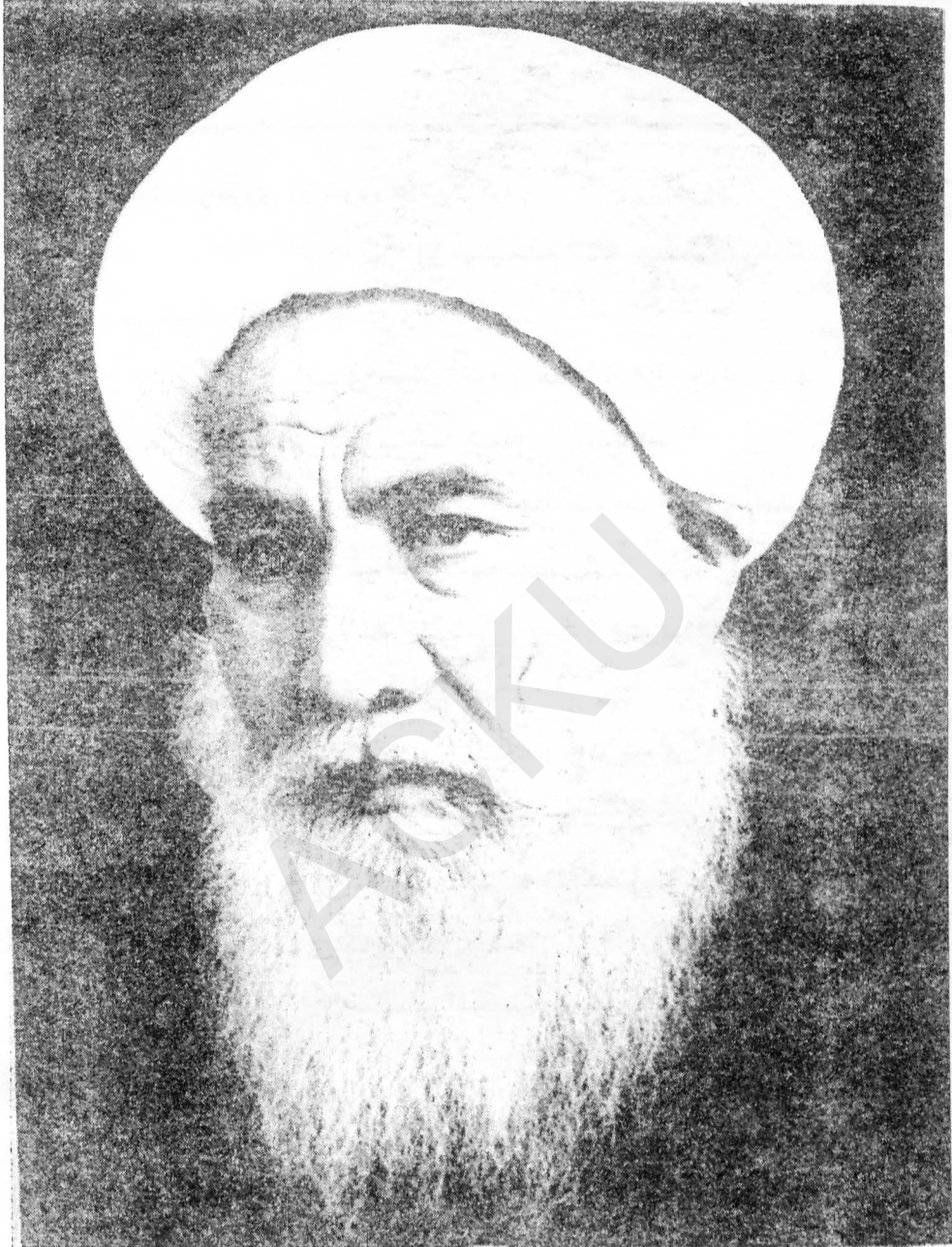
ع- عشق چو آمد پدید عقل کجا ماندنی است

ساغر می برگرفت مست و خرامان رسید

- ل- لاله صفت سرخروی رو سوی معشوق کرد
 در غم / او سوختیم ناله به کیوان رسید
- ی- یاسمن نیک روی در چمن و باغ دید
 قمری خوش نغمه را مست و غزل خوان رسید
- م- موسم اندوه شد شادی ما شد تمام
 رهبر ما شد شهید موسم افغان رسید
- ز- زنده دلی بیقرارگاه و صالحش گذشت
 از تن خاکی رهید دربر یزدان رسید
- ا- آه و فغان برکشید از غم دل دوستان
 یوسف ما از جفا در کف گرگان رسید
- ر- رخ مکش از یاوران بلبل این بوستان
 بی تو خزان زد به باغ فصل زمستان رسید
- ی- یاد مزاری به دهر زنده و جاوید شد
 از غم او اشکبار دیده عمران رسید

شیراز

اردیبهشت ۷۴



فقیہ مجاہد مرجع تقلید شیخان حضرت آیۃ اللہ العظمیٰ محقق کابلی مدظلہ العالی



رهبر محبوب ملت ما به پیر کل حزب و هدایت اسلامی افغانستان استقامت عهد الهی مزاری:

تعهد کرده ام که در رابطه با حقوق سیاسی و
مذهبی شما مردم هیچ وقت خیانت نکنم.

پیشکش به خورشیدی که چگونه راه رفتن را آموخت و «چگونه زیستن را»
 و ستاره‌ای که شهاب سان هجرت کرد

خورشید به خون خفته

سید موحد بلخی

هان بیشه ز شیرباز خالی شده‌است
 دم کرده فضا، عجب شغالی شده است
 شب باردیگر، خیمه برافراشته است
 خورشید، شهید لایزالی شده است
 تف کرده دل و دشت و دمن می‌گرید
 خونابه، به دل باغ و چمن می‌گرید
 از ماتم این کوه که افتاده به خاک
 تابوتش نیز، با کفن می‌گرید
 تابوت تو بردوش جنون، گل می‌ریخت
 برمقدم عاشقان فزون، گل می‌ریخت
 آنگاه که خورشید، مسافر گردید
 در هر قدمش دیدم، خون، گل می‌ریخت

ای منتظران، موکب خورشید، آمد
خورشید دگر باره، فرادید آمد
خورشید به خون خفته‌ی ما باز رسید
در مشهد عاشقان ز خون عید آمد
عید است و گل سرخ و خروش دیگر
جشن است و غریواست و سروش دیگر
فریاد و نهیب است ز هر کوی بلند
شور است و شکوه است ز جوش دیگر
نوروز دیگر باره به خون رنگین شد
عید آمد و با اشک، وطن آذین شد
خورشید و ستاره چهره در خاک کشید
فرصت به هر آنچه از تبار سرگین شد
ای رایت سبب و سرفراز سنگر!
ای کشتی طوفان زده‌ی ما را لنگر!
خاکم به سرم باد، کسی می‌مویید
دیشب: که نه سنگر ماند، نه رهبر نه پدر
دیشب که جنون چهره به خون می‌سایید
خورشید به ماتم دیگر، می‌پایید

من بار دیگر به چشم خود دیدم، باز
 کابل زغم یلی دندان بهم می‌خاید
 کابل زچه در ماتم سنگین غرق است؟
 خورشید چرا در فرار از شرق است؟
 نجوای چنین خموش کم کمک آرزد
 خاموش بمان صحبت از سنگ و فرق است
 ماییم و کنون خانه‌ی بی‌سقف و چراغ
 غارت شده و دل شده بیرنگ و دماغ
 حال دم ماتم زده مان را چون پرسی
 از گم شده آفتاب بگیریم سراغ

مزار شریف

۷۳/۱۲/۱۹

در سوگ بزرگ اسطوره‌ی جهاد و مقاومت استاد شهید مزاری

هندوکش گریه کن، مزاری رفت

یحیی جواهری

آه از پرچمی که خونین است
 مرگ یک قهرمان چه سنگین است
 روح سرسبز باغ شد خاموش
 مثل یک چلچراغ شد خاموش
 آسمان رنج ما کجا داند
 درد این قوم را خدا داند
 پیک غم‌های تازه می‌آید
 کاروان جنازه می‌آید
 دوستان وقت وقت احرام است
 قصه عشق بی سرانجام است

هندوکش گریه کن مزاری رفت!
آن زلال همیشه جاری رفت!
بامیان! سنگ خاره را کشتند
پیشوای هزاره را کشتند
بلخ در سوگ و غزنه گریان است
شب کابل شب شهیدان است
آه ای دل زدیده خون افشان
حمزه را کشتند حمزه کُشان
دیگر آن کوهزاد بامان نیست
مرد جنگ و جهاد بامان نیست
آنکه چون کوه استقامت داشت
خون او جوش صد قیامت داشت
صد چمن گل شگفته از خونش
وادی عشق گشته هامونش
این چه فریادها و زاریهاست
سنگرحق پر از مزاریهاست
او اگر نیست یاد او زنده است
ملت کوهزاد او زنده است

حرف این اوستاد این باشد
 مِشْت، آن به که آهنین باشد
 دوستان وقت جانفشانیهاست
 لحظه‌ها لحظه‌های عاشورا است
 از شهیدان رفته یاد کنید
 چاره اینست اتحاد کنید

۷۳/۱۲/۲۵

مزار شریف

تقدیم به روح ملکوتی قهرمان تشیع افغانستان ، مزاری

از غزنه تا بلخ

مهدی

از خون تو درخت شهامت ثمر گرفت
خشکیده بود لیک دیگر بار برگرفت
بادا! سلام ما به تو ای رهرو حسین
کز سعی توبه معرکه، ایمان ظفر گرفت
در راه حق ملت و اهداف انقلاب
با بذل جان ز دست رقیبان سپر گرفت
بودی تو حامی همه ملت به عرصه‌ها
اما دریغ! خصم تورا در نظر گرفت
گل‌های نوشکفته به بستان آرزو
هنگامه‌ی عروج تو یکدم شرر گرفت
اکنون که رفت از برماره‌بروپدر
این باغ‌بی حضوروی رنگ دیگر گرفت

از غزنه تا به بلخ عزیزان و رهروان
تابوت غرق خون ترا روی سرگرفت
راحت بخواب رهبر محبوب تا ابد
کانون اهریمن همه خواهند درگرفت
مهدی خموش باش دیگراین قصیده را
کوتاه کن که خرمن دل را شررگرفت

مزارشریف

۱۳۷۳/۲/۲۷

خون خورشید

طاهر مفید

باز موجی ز فراسوی زمان می جوشد

باز آموز خمی باده‌ی خون می نوشد

باز رخسار شفق غازه‌ی گلگون زده است

شب بدکاره به پامیر شبیخون زده است

باز خورشید زخشم آیت خون می گیرید

آدم از فرقت هابیل کنون می گیرید

ابراز یورش غم لاله‌ی تابوت شده

قطره در کام صدف شوکت یاقوت شده

برف با ناوک بابا سرو رازی دارد

هوش دارید که نجوای درازی دارد

صخره‌ای از دل «چنغار» به پرواز آمد

چشمه از اشک پرش درده‌ما باز آمد

باز از بیشه‌ی غیرت سرو سروی گم شد

باغ توفان شد و فریاد شد و مردم شد

بلبل از قتل گلی نغمه‌ی خون می‌خواند
 پرکشان را همه در بزم جنون می‌خواند
 باز طوفان سیه، نوح نما گردیده
 دره‌ی سرخ عدم زورق ما گردیده
 بت شکن باز به آتشکده نمرود آرد
 پور سینا به چلیپای تلمود آرد
 باز بت‌ها همه در جنگ حرا آمده‌اند
 شرک دینان پی کشتار خدا آمده‌اند
 سرداران آرزگان سر دارند هنوز
 غرچگان کنگره‌ی کله منارند هنوز
 مادرم باز کنیز است هلا! برخیزید
 این چه هنگام گریز است هلا! برخیزید
 باز قرآن کله‌ی نیزه‌ی شیطان شده است
 سرخ محراب دم پیر شهیدان شده است
 کربلا آیت آتشکده‌ی کابل ماست
 و مناغنچه‌ی پژواک سرشک گل ماست
 باز تسییح و طلا رونق شمشیر شده
 باز روباه دغل دامگه شیر شده

های، عنقا صفتان! دام شب از پا فکنید

سوی خورشید امل رایت فردا فکنید

طرفه موجی ز فراسوی زمان می جوشد

باز آمو زخمی بادهی خون می نوشد

باغبان رفت و خروش غم گلها پویاست

«پیر» پروازشد و جلوه‌ی پویا پیداست.

مزار شریف

حمل ۱۳۷۴

نثار روح پاک شاهمرد پهنه‌ی عشق و آزادی استاد عبدالعلی مزاری

سردار غرور، رهبر آزادی

داکتر عبدالسمیع حامد

ای وای زمان اشک و زاری آمد
 هنگام فراق و بی‌قراری آمد
 خورشید به خون نشسته‌ی را می‌ماند
 تاقامت آزادی، مزاری آمد
 برخیز! که پیر شیعیان می‌آید
 از پهنه‌ی عشق قهرمان می‌آید
 چون پرچم کربلای آزادی
 سرشار، بلند، خونفشان می‌آید
 مردی که شکوه کوه آزادی بود
 روحی که چو بحر عشق، فریادی بود
 برشانه‌ی آسمان به سرخی می‌باید
 قدی که در فش سبز آبادی بود

ای پرچم عشق بر سر آزادی

سردار غرور، رهبر آزادی

نام تو عقاب کوهسار ایمان

یاد تو درفش سنگر آزادی

آن پیر، پیام آسمانی گردید

با مرگ، تمام زندگانی گردید

«لا» گفت و به کربلای خونین زمان

مانند حسین، جاویدانی گردید

مزار شریف

۱۳۷۴

در سوگ استادمزاری

صرصر پاییزی

محمد عالم لیب

صرصر پاییزی شبخون باز درگلشن زده
 برحریم نوبهاران آتش گلخن زده
 از تگرگ دهشتی بشکسته قامت کاج را
 لاله خونین خیمه بر نزهتگه میهن زده
 یا سمینزار است اینجا سربه سرپرپر شده
 سروشمشاد است اینجا یک قلم گردن زده
 وای، بر شاهین اوج رستگاری و وفا
 باز صیاد زبونی تیری از مکن زده
 پای تا سردارد از مهر دور نگیهانشان
 آن فریبا جامه کز مصحف عدو بر تن زده
 خرمن هستیش خواهد شد به خاکستر بدل
 برق آفت هر که در این مزرعه دامن زده
 فصل سبز رویش از آسیب برهانید، هان!
 صرصر پاییز شبخون باز درگلشن زده

مزارشریف

اول حمل ۱۳۷۴

در سوگ رهبر شهید

خادم حسین سروری ارزگانی

غمنامه جاوید است، هجران تو ای رهبر

خون واژه عصرما، فقدان تو ای رهبر

خورشید نمی آید، از پرده خون بیرون

بر لوح قلم آذین، پیمان تو ای رهبر

از فرقت یارانت، صد چاک بدن دارد

کابل و سمنگان و پغمان تو ای رهبر

چون ابر همی بارد، سیلابه خون از غم

از بلخ و بدخشان و بغلان تو ای رهبر

هر دیده گریانی، با نام تو آغازد

هلمند و هری، لوگر، پروان تو ای رهبر

هر روز و شبان از غم، همنای جرس نالند

گردیز و تخارت هم، میدان تو ای رهبر

از داغ تو خون گردید، هر محفل غم هرجا

نیمروز و جلال آباد، بامیان تو ای رهبر

همواره سیه پوشند، ماتم زدگان امروز

هم غزنه و غورات و روزگان تو ای رهبر

از دشنه جلا‌دان شد لاله نگار خون
آن چهره زیبا و خندان تو ای رهبر
گر دست و پا بسته، مظلوم تو را کشتند
آماده پیکارند، شیران تو ای رهبر
آن قاتل مجنونت، از جهل چه‌ها بنمود
با پیکر بیجان یاران تو ای رهبر
سرفصل مرام ما در دفتر آزادی
منشور قیام ما، فرمان تو ای رهبر

همزمان با اربعین رهبر

بهار سال ۱۳۷۴

غرب کابل را کربلا بنگر

بیانی

یا علی یکدم، سوی ما بنگر غرب کابل را، کربلا بنگر
یکطرف طفلان، زار و گریان اند میروند هر سو، جمله حیران اند
یکطرف اعدا، سوی ما آیند از جفا ایشان، گرم یغمایند

یا علی یکدم سوی ما بنگر

غرب کابل را کربلا بنگر

مادران یکسو، جملگی گریان چشمها پرزم، قلبها بریان
جملگی گویند کو امیر ما کو مزاری شیرگیرما

یا علی یکدم سوی ما بنگر

غرب کابل را کربلا بنگر

مرد میدان و مرد سنگر کو بر مسلمانان یار و یاور کو
حامی ما کو، کو امیرما آنکه در غم بود دستگیرما

یا علی یکدم سوی ما بنگر

غرب کابل را کربلا بنگر

بی مزاری و بی علمداریم مانده حیران و بی کس و یاریم
 مونس و یار بی نوایان کو مفخر ملت مرد میدان کو
 یا علی یکدم سوی ما بنگر
 غرب کابل را کربلا بنگر

خانه‌های ما جمله یغما شد هر طرف بر پا شور و غوغا شد
 با بیانی گو ناله کمتر کن سینه مارا کم زاخگر کن
 یا علی یکدم سوی ما بنگر
 غرب کابل را کربلا بنگر

یا سید الشهداء فی بلدی

سید موسوی

آنچه را در ذیل می خوانید شعر نیست، بلکه دانه‌ها و قطره‌های اشکی است که در سوّمین شب شهادت «سید الشهداء» کشورمان در مقابل منزل و «حجّله شهادت» او در شهرک «امام خمینی» قم بر صفحه کاغذ غلطیده‌اند.

۱ □

۱ □

ای «سید الشهداءی» کشور من
نوا اعتماد ملت سراقازمان بودی
ای فریاد رعد آسای حق در برابر طاغیان
ای نیرومندترین ستون ساختمان استوار ملی مان

یا سید الشهداء فی بلدی
كنت للشعب الابی معتمد
یا صرخة الحق علی وجه الطغاة
یا لصرح القوم اقوی العمد

۲ □

۲ □

ای «سید الشهداءی» کشور من
ای خالق وحدت ملت در بیدر و آواره
ای قافله سالار مظلومان، ای راهبر پابرهنگان
ای سنگر شکوه‌مند و نسخیر ناپذیر عزّت مان

یا سید الشهداء فی بلدی
یا خالق الشعب الموحّد المشرّد
یا رائد المظلوم یا راع الحفاة
یا خندق العزّ المنیع السدّد

۳ □

یا سید الشهداء فی بلدی
یا وتر الامه دون الغمد
یا امل الشیعه یا عبدالعلی
یا خالق الشعب الموحد المشرد

۳ □

ای «سیدالشهدای» کشور من
ای شمشیر همیشه از غلاف کشیده امت
ای آرمان بلند شیمهای عبدالعلی - (مزاری)
ای خالق وحدت ملت در بدر و آواره!

۴ □

قسماً بدماء الابریاء
قسماً بالاسیرات والنساء
قسماً بافشار الجریح و کربلاء
قسماً بک یا سید الشهداء»

۴ □

قسم بخونهای مطهر بی گناهان
سوگند به زنان و دختران باسارت رفته مان
سوگند بجان مجروح و خون چکان افشار و کربلاء مان
و سوگند به تو ای «سیدالشهدا» کشورمان

۵ □

قسماً بالقدس و بالمسراء
قسماً بالله و بالسّماء
نحن نسیر در بک المدماء
و نصیح با صدق الآراء:

۵ □

سوگند به قدس و به مسرای رسول (ص)
سوگند بخداوند و ملکوت آسمان:
ما به راه خونین تو ادامه خواهیم داد
و با صادقانه ترین سخن فریاد می زنیم:

۶ □

ان قتلونا سنقاوم
ان قصفونا سنقاوم
ان صلبونا سنقاوم

۶ □

اگر ما را بکشند مقاومت می کنیم
اگر بمباران مان کنند مقاومت می کنیم
اگر بدارمان بکشند مقاومت می کنیم

اگر به اسارت مان بگیرند (همانند تو) مقاومت می‌کنیم

۷ □

اگر خانه‌ام را ویران کنند مقاومت می‌کنم

اگر دخترم را بکشند مقاومت می‌کنم

اگر کودک شیرخوارم را سر ببرند مقاومت می‌کنم

اگر بخانواده‌ام اهانت کنند مقاومت می‌کنم

۸ □

ای محبوب دلها، ای استاد شهید مزاری

ای عزیز ملت، ای روشنی بخش روزهای روشن ما

اینک مردم ما در فقدان تو بجای اشک خون می‌گیرند

و در جنان بهشت هزاران عذر تقصیر تقدیمت می‌دارند

ان اسرونا ساقوام

۷ □

ان هدموا بیتی ساقوام

ان قتلوا بنتی ساقوام

ان ذبحوا طفلی ساقوام

ان هتكوا اهلی ساقوام

۸ □

یا حبیب القلب یا «شیخ المزاری»

یا عزیز الشعب یا نور النهار

یدمع لفقدك الشعب دماً

وفی الخلد لك الف اعتذاری

۲

در رثای استاد مزاری سکوکت سرخ

سیمین حسن زاده

در سکوت سرخ تو سبزیک صدا باقیست
 جاده‌ها را باید رفت تا که انتها باقیست
 رفته بودی تا خورشید تا کرانه‌های دور
 خاطرات پروازت تا کجا کجا باقیست
 ای ابهت باران، در غرور خشکیده
 جاودانه باریدی کاین جوانه‌ها باقیست
 در تب نفس‌های تاب جاودان بودن
 سوختی در این آتش، شعله بقا باقیست
 خوشه خوشه فریادت از کدام گلو می‌رسد
 پا به پای هر فصلی کاین صدا رسا باقیست
 در تلاطم توفان، در عبور ناهموار
 از تو رفتن و رفتن، از تو رد پا باقیست
 از عروج خونینت، یاد کربلا جاری
 جاودانه خواهی بود تا که کربلا باقیست

که می آید

ع، عرفانی

جهان سرگشته و آشفته می چرخد
 سراپا چشم خون پالوده، گرداگرد را
 تا آن افق‌های شهر بگرفته
 بی صبرانه می بیند
 که در این بیکرانه دشت‌های تفته و تشنه
 ز قلب کوره‌های آتش نمرود دیرینه
 کدامین کوهتن، دریا دل فولاد می آید
 و معنی می نماید: زندگانی را
 فراز برج و باروهای دنیا - کوه بابا
 آسمانی، آسمایی
 می برافرازد، دوباره
 پرچم افتاده سرخ مزاری را!!
 می آید
 ... که می آید!؟

مخته خوارون غرب کابل

بیانی

نمیدنی مو کجا رفته پدرمو خوارو مو سوزه دل و جگرمو
 بورید باباه مزاری ره خبرکید آزی روزی که آماده د سرمو
 مزاری رهبر غمخواری از مو
 مزاری میر سنگردار ازمو
 آواز باباه نمی به دگوش مو شده خم از غم غدر کمر مو
 آواز بیگینه دگوش مو می به کشته شده گومون مو پیره گر مو
 مزاری رهبر غمخواری از مو
 مزاری میر سنگردار ازمو
 مزاری میر و سردار مو کجابه بچی درشی نه میرسینید خبرمو
 تسلائی دل مردم کجابه پدر بچ کپچای بی پدرمو
 مزاری رهبر غمخواری از مو
 مزاری میر سنگردار ازمو

نا مردونی که قد دوشمونمو رافته دیگشتگ خورده شیشه گوش د فرمو

بوگیدبی اید که مونا موس شموئیم توغ کید که میه بام ودر مو

مزاری رهبر غمخواری از مو

مزاری میر سنگردار از مو

دری سه سال او بود کوه امید مو بلاگردان مو بود دهر خطر مو

او ماغ بلند بودی پگ مو د نام شی دبلاغ دل مزاری بود ثمر مو

مزاری رهبر غمخواری از مو

مزاری میر سنگردار از مو

دخوارو نمو آفرین (۱)

بیانی

دخوارو نمو آفرین دمادرونمو آفرین

مرجع شناسو آفرین

قدر شناسو آفرین

دباسباسو آفرین

دخوارو نمو آفرین دمادرونمو آفرین

د دلای دردمند شمو

دهمت بلند شمو

د حرفهای سودمند شمو

دخوارو نمو آفرین دمادرونمو آفرین

۱ - بمناسبت اربعین شهادت مظلومانه اسوه جهاد و مقامت استاد شهید عبدالعلی مزاری جمعی از خواهران بنیاد فرهنگی قائد شهید استاد مزاری مقیم مشهد مقدس طی دیداری با فقیه مجاهد مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی محقق کابلی ضمن عرض تسلیت بمناسبت شهادت رهبر محبوب شیعیان افغانستان اشعار زیبا و پر محتوای را قرائت کردند که این اشعار سپاس و تقدیر است از آن خواهران بزرگوار. که آگاهانه دردهای اجتماعی شان را بازگو کردند.

حق خور هر جای گفتار کنید

خواو رفتار بیدار کنید

در دیونار هوشیار کنید

دخوارونمو آفرین دمادرونمو آفرین

امید موره زیاد کدید

از حرف خو موره شاد کدید

در راه حق امداد کدید

دخواروندر آفرین دمادرونمو آفرین

تبلیغ شمو اثر مونه

بی خبر خبر مونه

دشموره خونجگر مونه

دخوارونمو آفرین دمادرونمو آفرین

گفتار شمو قدر نور قتی

قد شعر شمو شعور قتی

تورای شمو قد دُر قتی

دخوارونمو آفرین دمادرونمو آفرین

پیغمبرا پک رهبرا

از قهرمانها افسرا

از دامن‌های مادرا

دخوارونمو آفرین دمادرونمو آفرین

سیده هردو جهان

جلیله پگ بانوان

از شومویه او مادران

دخوارونمو آفرین دمادرونمو آفرین

حرف خداره گوش کنید

هر کس خاینه روش کنید

خلق دجانشی توش کنید

دخوارونمو آفرین دمادرونمو آفرین

بیانی هم دوعا مونه

همت شمور ثنا مونه

کمک شمور خدا مونه

دخوارونمو آفرین دمادرونمو آفرین

شهر مقدس قم

۷۴/۳/۲۸

من هیچ مصلحتی غیر از مصلحت تمام مردم
استاد شهید مزاری

مهر مزاری
۱۳۸۵



شما مطمئن باشید
ما اینجا هستیم در کنار شما
و از خدا خواسته ایم که در زندگی خود
حقوق شما را هم از همه بگیرم آن روز که
حقوق شما را گرفتیم از خدا می خواهیم که
برای ما توفیق بدهد توفیق شهادت را که
در بین شما به شهادت برسیم
از سخنان پیشوای شهید استاد مزاری
در دشت آزادگان کابل

قیمت ۲۰۰ تومان